

(۸۳)

کشود و مجموع توپخانه و فیلان جنگی کوه پیکر را ضمیمهٔ سامان
نبرد و علاوهٔ شوکت لشکر ماخته کله گوشهٔ نخوت و غرور بر فرق پندار
کج گذاشت و دامن فتنه بر میان زده همت بر استیصال خود
گماشت . . .

زبیدانسی در دماغش فکاد • هوائی که داد آخرش مریدان
مرش را چو مودای انسر گرفت • در گنج بکشد و لشکر گرفت
بجمع عیبه زر پریشان نمود • پریشانی خویش سامان نمود
و از جمله کارهای ناصوابی که دران ایام ازان بیخرد بد فرجام بظهور
پیوست دمتگیر ساختن محمد امین خان خلف الصدق زبده امرای
عظام معظم خان بود بی صدر جرم و تقصیری •

ذکر مجملی از منشای این قضیه آنکه خدیو جهانستان پس
از تسخیر ظفرآباد و کلیان و مراجعت از مهم بیجا پور که بهمانندت
و بد اندیشی بی شکوه خاطر خواه صورت نه بصت عمدة السلطنة
القاهرة معظم خان را با بعضی از اقواج بادشاهی برای تحصیل مبلغ
صد لک روپیه پیشکش عادلخان که بشکرانهٔ مراجعت سوکب اقبال
بقبول آن منعت پذیرشده بود در حدود بیجاپور گذاشته بودند و بعد
از آنکه هم بانسان آن فتنه پزوه که در خلل و شکست اینکار سامی
بود و خطوط مبنی براغوا و اضلال بعدالخان و ارکان دولت بیجاپور می
نوشت این مطلب نیز صورت دلخواه نیانته در عقد تعویق افتاد
و حضرت اعلی که دران ایام چندان اختیاری در امور دولت و
جهانبانی نداشتند بمبالغه التماس آن ناقص خرد خان مذکور را
بمضمر طلبیدند آن عمدة السلطنة بنابر فرمان همایون آن حضرت

(۸۴)

با بقیه لشکرها ازان حدود برخاسته باورنگ آباد فیض بنیاد آمد
 که از آنجا با عساکر منصور روانه دربار جهانمداگر کرده چون این معنی
 دران هنگام منافی مصالح دولت قاهره و باعث خیرگی دکنیان
 فتنه جو بود خدیو زمان آنخان بلند مکن را که از عزیمت رفتن
 بهیچوجه تقاعد نمی نمود بنابر مصالح ملکی و مقتضیات جهان
 داری بالضرورت دستگیر کرده در دکن نگاهداشتند بی شکوه بعد از
 اطلاع بر این معنی از بد اندیشی و بدگمانی اینمقدمه را بر سازش
 و اتفاق معظم خان با خاقان جهان و تمهید و توطئه آن عمده نوئیذیان
 محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر نشان حضرت اعلی
 نمود و محمد امین خان خلف او را که در آنوقت خدمت میر
 بخشگیری بارگاه خلافت بار مقروض بود متهم بامور غیر واقع ساخته
 اذن گرفتنش گرفت و او را بخانه خود طلبیده دستگیر کرد بعد از
 سه چهار روز که در قید بود حقیقت حال و صورت بیگناهی خان
 مذکور بر خاطر ملکوت ناظر اعلی حضرت لایح و ظاهر شده او را از
 قید بی شکوه رهانیدند بالجمله حضرت اعلی را چون زور بازوی
 اقبال بلند و نیروی همت ارجمند حضرت شاهنشاهی کماهی بر
 خاطر روشن پرتو افکن بود و به یقین میدانستند که آن بیجوهر
 ناص خرد را از ارتکاب ستیز و آریز با آن خدیو موفق موید جز
 مآل بد و نکال ابد حاصلی نخواهد بود لاجرم به امروختن نیران
 قتال و امراختن لوای جدال که آن تبه کار فساد اندیش پیش
 گرفته بود و ازان کینه جوئی و فتنه گزینی در مرآت پیش بینی آن
 حضرت چهره سوء عاقبت و وخامت خاتمت او جلوه ظهور می نمود

(۸۵)

املا راضی نبودند و نمیخواستند که بدست معی خویش اسباب خدان وادبار آماده کرده تیشه بر پای بخت و دولت خود زند ازینجهت پیوسته در خلال این اوقات بمقتضای صلاح اندیشی و خیرسگالی بنصایح هدایت پیرا آن جاهل خمران مآب را رهنمون طریق عافیت و صواب بودند هرچند افسون موعظت و پند برودمیده آن لجاجت کیش را بصلح و صلاح که سرمایه نجات و فلاح او بود توغیب می نمودند درو تائیر نمیگرد و ازانجا که روز اقبالش بشام ادبار رسیده اراده ازلی به بر کردن ریشه حشمت آن نهال بی ثمر گلشن وجود تعلق گرفته بود بهیچوجه از اراده لشکر کشی و حربه آراشی باز نمی آمد و چون حضرت اعلی را درین ایام سررشته اختیار و اقتدار از کف رفته بر منع و زجرش قادر نبودند ناچار تن باران او در داده راه مدارا پیمودند و آن فتنه گرامی تبه رای عزیمت ناصواب خود مصمم نموده شانزدهم شعبان موافق صیم ارضی بهشت خلیل الله خان را با قباد خان و راسنگه راتهور و امام قلی و نوری بیگ آنر و سایر آنران و جمعی دیگر از بندهای بادشاهی و داود خان و عسکری خان سرداران خود را با جوتی از سپاه خویش برسم منقلای پیشتر رخصت نمود که رفته در دهولپور تا رسیدن او اقامت نمایند و گذرهای آب چنبل را بقید ضبط آورده محافظت کنند و خود فیروز با سپهر شکوه پسر کهنتر خویش و سایر انواع و عساکر و توپخانه و سامان وافر بیست و پنجم ماه مذکور مطابق هشتم خرداد از اکبر آباد برآمده به پنج منزل بندهلپور رسید و چند روز آنجا اقامت گزیده بدلالیت زمینداران آن سرزوبوم بتحقیق و ضبط گذرهای

(۸۶)

آن آب پرداخت و هر جا مظنه امکان عبور پدایاب بود جمعی به بند و بست و محافظت آن معین ساخت و چون انتظار رسیدن حلیمان شکوه مهین نا خلف خود و اشکرها می که همراهش بودند و درینوقت بموجب طلب او ازانجا برگشته به تعجیل می آمدند داشت بصواب دید رای ناقص همت برآن گماشت که یکچند باین عنوان مد راه موکب ظفر پناه گشته در صف آرائی و کارزار دنع الوقت نماید تا آن لشکرها نیز بار پیوند و ازبمعنی غافل بود که موکب دولت و جیش نصرتی که قهرمان تایید آنرا مالار و جنود مسعود توفیق رفیق و مددگار باشد کوه و دریا سد راهش نشود و هیچ چاره و تدبیر عایق صولت و استیلا می آن نگردد القصه بعد از استماع خبر عبور موکب منصور بآن چستی و چالاکمی از آب مذکور که فوق تصور او بود ازان رهنمائی بخت و تیز دستی اقبال مورد وعب و هراس و دست خوش اندیشه و وسواس گشته و لشکرها را یکجا فراهم آورده با دلی خایف و خاطری اندیشناگ ناچار از دهولپور متوجه مقابله عساکر گردون مآثر گردید و در موضع راجپوره که ده گروهی اکبر آباد است نزدیک بکنار آب چون زمینی برای جاگت خوش کرده مخیم نزول ساخت و بتوزک لشکر و ترتیب انواع پرداخت و درین اوقات نیز هر چند اعلی حضرت از راه ترحم بحال آن بی دولت بد مال مذاشیر نصایح آمیز مبنی بر تاکید مراتب صلح و سازگاری و مشعر باجتناب از جنگ و ستیز کاری باد میفرمادند بهیچوجه از اراده ناصواب خویش باز نمی آمد تا آنکه آن حضرت با وجود کمال ضعف و بقیه کوفت بقصد اطفای نایره منته

و فساد در عین صورت گرما و شدت حرارت هوا خواهند که تجشم حرکت نموده از راه دریا شرف قدوم بآن لشکرگاه ارزانی دارند و بمیامن تدبیر و لطایف دانش سد باب جدال و قتال نموده بمایمت و مصالحت دوع آن مغازمت نمایند و باین عزم صواب پیشخانه بیرون فرستاده حکم فرمودند که در میان هر دو لشکر سردقات جلال باوج رفعت برافرازند و خود نیز متعاقب اراده هواری داشتند بی شکوه خذلان پژوه چون بنهضت محمود آنحضرت که باعث فتح باب مصالحت میدانست راضی نبود و طبع فعاہ اندیش او از تبه رائی و فتنه گرائی تجویز صلح نمی نمود به فزون هیله و افسون در تاخیر و تعویق عزیمت همایون کوشیده در ارتکاب جنگ و پیکار تعجیل نمود و از باطل ستیزی و بیخردی ابواب نکال ابدی و ادبار سمرندی بر روی روزگار خود کشود چنانچه بتفصیل مرقوم خامه حقایق نگار میگردد •

ذکر محاربه صاگر منصور نزدیک بمستقر الخلافت

اکبر آباد با بی شکوه بی خرد مغرور و هزیمت

یافتن او از جنود اقبال و گریختن بجانب

دهلی و از انجا به لاهور و وقوع مقدمات دیگر

سبحان الله یکی از بوالعجیبهای قدرت جهان آفرین و شگرف

کاریهای مشیت قادر حکمت آئین در سلسله آفرینش و کارخانه ایجاد

و تکوین اینصت که از دردمان سلطنت و سروری ناخلف بی جوهری

را که در بنو فطرت از پیرایه دولت و بختمندی و سرمایه معاد

(۸۸)

و نیک اختری بی بهره آورده شاید هنگامی رتبهٔ حضرت و برتری درو ندیده باشد بر وفق تقدیر مصلحت پیرای او روزگار از بازپس کاری چند روزی بطریق عاریت بلباس اہبت و کامگاری آرامند در نظر کوتاه نظران انجمن صورت و مجاز که از غلط اندازی و لعبت بازی دهر نیرنگ ساز نامل اند بعنوان دولت و بختیاری جلوہ دهد و تومن ایام از راه فریب گامی چند بروفق خواهش و کام او گردیده نعل و ازگون زند تا کیفیت باد جاہ و دولت که صحت آزمایش جوهر نظرت است سبب ظهور بی مایگی استعداد و فروپایگی قابلیتش گشته آثار بیدولتی و دواعی ادبار که بمقتضای مرشد و مضمون سرنوشت او باشد بمنصهٔ بروز و شہود آید و بر اهل روزگار که ظاهر بیگان کار خانہ حکمت آوریدگار اند جوهر بیجوهری او جلوہ ظهور نماید و برخلاف این نصبت خدمت حنیفہ آلهی برین رفته که معادتمند نیک اختری را که در ازل آزال رقم معادت و قبول بر پیشانی بخت و ناصیہ اقبال او کشیده استعداد رتبهٔ والی سلطنت و جهانبانی و استحقاق مرتبۂ عظمی خلافت و کشور مدانی بخشیده باشد بمقتضای حکمت کلمہ مدتی نقاب تعویق و تاخیر بر جمال دولت عالمگیرش فرو رفته آن دست پرورد تا بید خویش را از روی تربیت خاص روزی چند میر مدارج اطوار کمال و تماشای غرایب امرار کارخانہ کبریا و جلال فرماید و پست و بلند روزگار و نشیب و فراز صورت و معنی بیای تجربه و دانش او پیموده دل هوشمند و نظرت ارجمندش را شناسای بدایع صنایع و مراتب آفرینش نماید تا جلاہل هم و فضایل شیم که در ذات همایونش ودیعت نهاد

(۸۹)

همت قدرت بیچون باشد به تمامی ایام و تدریج شهر و اعوام
 همت ظهور یافته تکمیل صفات جلال و جمال مستعد عروج بر
 معارج عظمت و استقلال گردد مصداق مقدمه اولی صورت و خامت
 حال بی شکوه خسران مآل است و نظیر تقریر اخیر کیفیت
 بهروزی طالع این خدیو جهانستان عالمگیر که کمال حکمت ایزدی
 بجهت تمهید و توطئه دولت ابدی و تکمیل اسباب سعادت
 سرمدی او روزی چند آن نا قابل دولت و سزاوار ادبار را بگرد آمدن
 مواد غرور و پندار امتحان نموده حقیقت نا قابلی و بی حاصلیش
 بر خلق و جهان آشکار ساخت و چون هنگام آن رسید که خورشید جهان
 افروز سلطنت این مهر سپهر حشمت و جلال از اوج کمال تیغ کشیده
 بارقه نور ظهورش عالمگیر شود اسباب نکال و استیصال آن تیره بخت
 برگشته اقبال را هم از افعال و اعمال نگوهید! او حاصان نموده نخل
 دولت و نهال شوکتش که جز فساد ملک و سلطنت ثمری نداشت
 از بیخ و بن بر انداخت چنانچه مراتب تبه کاریهای او که موجب
 زوال و ادبارش بود بتفصیل از مقدمات گذشته بر ساهت ظهور پرتو
 امکن گشته و بتجدید از ارتکاب حثیز و پیکار با این دست پرورد لطف
 آمیزدگار حقیقت فساد رای و سوء کردارش روشن و مبرهن میگردد
 تبیین این مقال آنکه بعد از عبور مویک نصرت نشان در غره ماه
 مبارک رمضان از آب چنبل شهنشاه مالک رقاب دو روز درین روی
 آب بجهت ترفیه حیا و لشکریان که مسانندی بهید پیموده بودند
 مقام نمودند و چون خبر پیش آمدن بی شکوه از دهولپور بعزم
 مقابله عساکر منصور بمسامع همایون رسید چهارم رمضان از ساحل

(۹۰)

چنبل مرتحل شده مه کوچ متواتر غمره بوده ششم ماه مبارک نزدیک
 بمشکر آن فتنه پزوه رسیدند و بغاصله یک و نیم کروه از محل اقامت
 او توقف ورزیدند تا کیفیت حال جنود مخالف و حقیقت عزیمت
 آن فساد کیشان معلوم رای جهان آرای گردد بی شکوه در همین
 روز بعد از اطلاع بر قرب وصول موکب نصرت لوا ترتیب افواج و
 تسویه صفوف نموده با عساکر ادبار بعزم جنگ و پیکار سوار شد و
 از اردو و بنگاه خویش قدوری راه پیش آمده یسال بسته ایستاد لیکن
 از هیبت جلالت فرودشان و نهیب دورباش شکوه خدیو جهان از آنجا
 قدم جرات پیش نگذاشته تمام روز از کمال اندیشه و بیم با افواج
 خود که همه مسلح شده بودند دران هوای سوزان و میدان شعله خیز
 بسربرده لشکریان را تعذیبی عظیم کرد چنانچه جمعی کثیر از غلبه
 گرما و فرط تشنگی و قلت آب بحراب عدم رسیدند و پیمانته هلاک
 در کشیدند و هنگام غروب آفتاب که شام ادبارش نزدیک رسیده بود
 رخ از عرصه مقابله تانده بمنزگاه خویش معاودت نمود روشن ضمیران
 بیدار دل اینمعنی را نشان برگشتگی بخت و هسمنتش دانستند
 و شگون فرار و ادبار آن رسیده اختر تیره روزگار گرفته فال نصرت و
 فیروزی این فرازنده لواء دولت و بهروزی زدند و چون آن روز
 موکب ظفر مآب درعین شدت گرما و سوزش آفتاب با وجود قلت آب
 پنج کروه طی مسافت نموده بود و صفوف مخالف از جای خود
 حرکت نکرده قدم جرات پیش نگذاشت لا جرم شهنشاه دانش
 آئین باقتضای رای نورین و موایدید دولتخواهان اخلاص گزین
 حرکت لشکر فیروزی اثر پیشتر مناسب ندانسته همانجا توقفه

(۹۱)

مصلحت دیدند و تا شب انتظار حرکت غنیم کشیدند و چون اثر جنبشی ازان جیش فتنه ظاهر نشد و آن روز جنگ بتمویق افتاد حکم جهان مطاع بنفاز پیوست که جنود قاهره همانجا منزل نموده خیمها بر پا کنند و مورچالها بجهت خبرداری و کشک لشکر بر دور معسکر تقسیم نموده شرایط محافظت بجای آورند و آن شب بفرمان معلى سران و سپهداران لشکر منصور بلوازم احتیاط و بیداری و مراسم تیقظ و هوشیاری قیام ورزیده و دیده بخت و دولت بخواب غفلت نپذیرد تا محرکه از مشاهده کروزر سپاه انجم و تماشای توژک و آرامنگی جلوه کواکب تمهید نوج آرائی و معرکه پیرائی می نمودند و منتظر طلوع صبح نصرت و اقبال از مطلع عون عنایت ذوالجلال بودند و صبحگاه که مرکب عالم افروز اورنگ نشین خطه روز با بخت فیروز و طالع ظلمت سوز بتوزک و آرامنگی لایق از منزلگاه مشرق برآمده سمند عزیمت بمیدان آسمان تاخت و با لشکر عالمگیر نور و ضیا که بنازگی از پیکار هندوی شب تیره لوا پرداخته بود رایت ارتفاع بصرب دار الخانات گردون بر افراخت شهشاه عدو بند دشمن گداز باهتزاز عماکر ظفر طراز فرمان داده بترتیب و تسویه انواج بحر امواج پرداختند و حکم قهرمان جلال صادر شد که توپخانه همایون را پیش برده مهدای عدو حوزی و آتش افروزی دارند و باشاره والا فیلان صحت جنگی کوه توان بانواع کچیم و جوشن و برگستوان اراخته گشته اقسام اسلحه و ادوات حرب بر خرطوم پیگر خصم انگن شان تعبیه شد و آن عربده جوان صغ شکن که هر یک نمودار کوه آهن بود جا بجا در صفوف اقبال از

(۹۲)

اصحاب سطوت و ملائمت موکب گردون حشمت گردید و مهین شعبه
دوحه سلطنت گرامی ثمر نهال خلافت بادشاهزاده عالی نژاد
محمد سلطان را با خانخانان بهادر - په حلال هر اول جفود نصرت
شعار نموده جمعی از بندهای ثابت قدم جان سپار مثل سید مظفر
خان بارهه و شیخاعتجان ولد خانخانان بهادر و لودیخان و پردلخان
و اخلاصخان و تهور خان و رشید خان و خراسخان و زبردستخان و
احمد بیگ خان و معمور خان و سید نصیر الدین دکنی و جمال
بیجا پوری و قادر داد خان و عبد الباری انصاری و عنایت افغان
با ایشان معین شدند و ذو الفقار خان و صف شکنخان را فرمان
شد که هر کدام با توپخانه که باهتمام او بود در پیش صف هر اول
قرار گرفته آماده خصم افگنی و دشمن شکنی گردند و سرداری برنغار
نامزد گرامی گوهر محیط ابهت و نامداری تابان اختر سپهر عظمت
و کمکاری بادشاهزاده ارجمند سعادت توام محمد اعظم نموده سپاه
و حشم ایشانرا با اسلام خان و اعظم خان و خاندزمان و مختار خان و کار
طبخان و سیفخان و هوشدار خان و همت خان و راجه اندرمن
دهندیره و راجه سارنگدهر و چندیت بندبله و بهگونت سنگه هاده و
سید حسن و اممعدیل خان نیازی و عیرت بیگ و محمد صادق و
نعمت الله ولد حسام الدین خان و ابو مسلم و کرن کچی و صمریز
مهمند و جمعی دیگر از مردان کار و دلیران عرصه کارزار دران طرف
تعیین فرمودند و مراد بخش را با توج و سپاه او در جرنغار موکب
نصرت آثار حکم صف آرائی شد و سرداری الشمس بعهد نوئیدان
اخلاص منش شیخ میر مفوض گشت سید میر برادرش و شرزه خان

(۹۳)

و رندوله خان و فتح جنگخان و جانبدار خان خوبشگی و سید منصور
 خان و رکذاته سنگه راتهور و کیدسری سنگه بهورتیه و منکلیخان و عنایت
 بیجاپوری و بازید غرزی افغان و گروهی دیگر از مردان مزد و نهنگان
 عرصه نبرد با او معین گشتند و بهادر خان با جوقی از بهادران مدوی
 جانفشان مثل سید دلارخان و عزیزخان و هادیخان و سوبهگرن
 بندینه و کالی افغان و هزار و پانصد سوار از بندهای منصبدار طرح
 دست راست قرار یافت و خان دوران با فوجی از دلبران رزم جو در
 دست چپ طرح شد و خواجه عبید الله قرازل بیگی با عبد الله
 خان سرای و دولت بیگ برادرش و بهرام ولد قزلباش خان و
 گروهی دیگر از بندهای کار طلب اخلاص شعار و جمعی از قراولان
 و عملة شکار بموجب فرمان به قراولی کمر همت بر میان پردای
 بستند و خدیو جهان ستان با فر فریدون و حشمت جمشید بر مقال
 رحشنده اختر و تابنده خورشید بر سپهر جلالت و فلک رفعت
 یعنی تخت نیل کوه پیکر آسمان منظر جای گرفته فروغ بخش
 عرصه کارزار گردیدند و بادشاهزاد نیک اختر خجسته شیم محمد
 اعظم را دران اوج برتری و اعلا در خدمت والا جای داده قول
 همایون را بفر وجود اشرف زینت بخشیدند و مرتضی خان و
 اصالتخان و دیندار خان و مخلص خان و قلیچ خان و ذوالفقارخان
 و ساداتخان و مزادار خان و غمیرتخان و منعم خان و یکه تازخان و
 اورنگخان و مقیم خان و دولتمند خان دکنی و خواجه حسن دده

(۲ ن) ذوالقدر خان

(۹۴)

بهدی و میر ابراهیم قورببکی و آله یار بیگ میر توژک و خانه زاد
خان و شیخ عبد القوی و جمعی دیگر از بندهای خاص در سمت
لخااص بملازمت رکاب فیروزی مآب اختصاص یافتند و از آنجا که
بارها در معارک و غا و مهالک همچا که آنحضرت با خصوم و اعدا
صف آرا گشتند بتجربه معلوم خاطر جهان پیرا شده که فتح و ظفر
بکثرت سپاه و افزونی لشکر نیست بلکه منوط است بعون نصر و تایید
آمریدگار و ثبات قدم و استقلال سردار لاجرم از کثرت افواج غنیم
و افزونی جنود مخالف نیندیشیده سمت توکل و توکل بمضمون
وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ استوار داشتند و بتوزک و آئینی
که دیدند پیر جنگ دیدند زمانه و چشم کهنه سوار روزگار در هیچ
سمرکه بکارزار سپهداران و فوج آریان نامدار ندیده و سده سالار
خیل انجم و صف آرای معارک این سبز طارم مواکب کواکب را
هرگز بآن ترتیب و آراستگی بمیدان سپهر نکشیده بود اوای عزیمت
بسمت مستقر الخانات که بی شکوه با عساکر ادبار سد راه بود
یر افراشتند •

بجنبید آن کوه آهن ز جای • جهان پر شد از ناله گرنای
به تندی روان شد سپاه گران • که میگفت دریا نگرند روان
بیشکوه ننه پزوه صبح همین روز که هفتم ماه مبارک رمضان
موافق بیستم خرداد بود چون طنطنه اهتر از موکب اقبال شنید بالشکر
آراحتن خویش بدستور روز پیش سوار شده بعزم مقابله عساکر
منصور در مرز مینیکه روز گذشته ایستاده بود صف کشیده ایستاد
و ترتیب افواج آن سر خیل جیش عفاک و فساد بدین فهم بود که

توپخانه خود را ببرداری برق انداز خان میرآتش خویش از دست راست و توپخانه پادشاهی را که سردار آن حسین بیگ خان بود از طرف چپ در پیش صف لشکر جای دانه از امرای عتبه خلافت را و ستر حال هاده را که از راجپوتان عمده هندوستان بمزید شجاعانه و دلیری و فنون سرداری و سپاهیگری امتیاز داشت و ثبات قدم و استقلالش در معارک رزم و قتال نزد مسلمان و راجپوت مسلم الثبوت بود با سایر عمدها و رؤساء راجپوتیه مثل راجه روپ سنگه راتهور عم زاده راجه جسونت سنگه که با او هر همسری میخارید و او را بنظر هم چشمی میدید و بیرم دیو میسودیه و گردهر برادر راجه بیتهداس کور و بهیم پسر راجه مذکور و راجه شیورام کور و دیگر راجپوتان نامی جلالت نشان هر اول ساخت و از مردم خود دانه خان قریشی را با زیاده از چهار هزار سوار برگزیده و عسکر خان میر بخش خویش با سه هزار کس از نوکران عمده و مردم چیده ضمیمه آن فوج گردانید و سرداری برنغار بخلیل الله خان که از عمدهای بارگاه خلافت و میر بخش لشکر پادشاهی بود مفوض داشته ابراهیم خان خلف علی مردان خان را با دو برادر دیگرش اسمعیل بیگ و اسحاق بیگ و طاهر خان و فهاد خان و سایر تورانیان و رام سنگه راتهور و غضنفر خان و سلطان حسین ولد اصالتخان مرحوم و میر خان ولد خلیل الله خان و راجه کشن سنگه تونور و پرینهرج گهانی و دیگر امرا و منصبداران پادشاهی آن در فوج تعیین نموده و سپهر

(۹۶)

بی شکوه پسر خرد خود را بار ستمخان که بخطاب بهادری و فیروز جنگی نامور و در سلگت اعظم امراء معتبر و سپاهی مسلم مقرر بود در جرنغار باز داشته قاسمخان و سربلند خان و سید شیرخان بارهه و مالوجی و پرموجی دکنی و سید بهادر بهکری و صها سنگه بهدوریه و عبد النبی خان و سید نجابت و سید مفور بارهه و سید نور العیان و سید مقبول عالم را با جمیع سادات و اهل جلو و گرز برادران از بندهای بادشاهی دران فوج معین ساخت و خود با سه هزار حوار از عمدها و خاصان و مخلصان و مقربان خویش و جمعی از مردم بادشاهی مثل فیض الله خان و خوشحال بیگ کاشغری در قول قرار گرفته کفور رام سنگه مهین خلاف راجه جی سنگه را با کیرت سنگه برادرش و شیخ معظم فتحپوری و جمعی از راجپوتان و سید باهرخان نوکر خود با ده هزار سوار آتمش کرد و دو فوج دیگر بر زمین و یسار قول قرار داده ظفرخان و فیروز میواتی نوکر خویش را بر سرداری فوج میمنه گذاشت و نگاهداشت میسره بعهد فخر خان نجم ثانی که بتقرب و مصاحبت او اختصاص داشت گذاشت

القصة بعد از گذشتن یکپاس روز از کوه اندیشی و بیخردی عزیمت حرب و قتال مصمم کرده بقصد کینه توزی و فتنه اندوزی استقبالی موکب جلال نمود و در منتصف نهار که آفتاب دولت این فرازنده لوای اقبال در اوج کمال و نیر شوکت آن بد احترام تیره روز مشرف بر زوال بود چون کوکبه موکب ظفر طراز و ماهیچه رایت نصرت اهتزاز از دور نمایان شد نصرت بانداختن بان و توپ و تفنگ نیران جنگ انروخته هنگامه نبرد گرم ساخت بعد از وقوع این حال یروغ

(۹۷)

لزام الاستفصال صادر شد که از توپخانه همایون نیز بهادران جنگجو و دلوران شعله خوار آتش افروز رزم و پیکار کردند به مجرد صدور اشارت نیروزی بشارت توپ اندازان و باندازان چالاک برق سرعت و تفنگچیان خصم افکن رعد سطوت دست باستعمال آلات توپخانه کشوده در دم روی هوا از ابر درد تیره شد و نهنگ خون آشام تفنگ باهنگ جان دشمنان بی بنیاد خروشیدن کرد و محیط آشوب و بلا از موج خون اعدا بجوشیدن آمد و نهیب صدای صاعقه توپ و آمد و شد تیر شهاب بان زلزله در زمین و زمان افکند و گولک بندرق جان شکار مانند زاله در فصل بهار برفرق مخالفان تیره روزگار باریدن گرفت و از طرفین جنگ توپ و تفنگ گرم شده رفته رفته آتش حرب و قتال افروخته تر و خرمن عمراعی، از آمیب برق اجل موخته ترمیگشت تا آنکه افواج غنیم نزدیک رسیده از هر دو طرف تیغ تیز و شمشیر خون ریز بقصد پیکار علم گردید و کار ستیز از قامت فتنه انگیزان بالا گرفت و زره چشمک زن نازک بلا و سر گوشی کمان با حادثه بر ملا شد پیغام اجل از زبان تیغ بتصریح انجامید و راز سر بسته مرگ از تقریر سفیر تیر بافشا پیوست • • نظم •

بلا باز هنگامه آرای شد • دگر میل خون دشت پیمای شد
 سپاه از سوحو تیغ درهم نهاد • زره دیده از بیم برهم نهاد

و جرنغار لشکر مخالف که سرداران سپهر بی شکوه و رستمخان بودند شوخی و خیرگی نموده نخست روزی توپخانه همایون بقدم جرات حمله آوردند تفنگچیان برق صوات و شعله خویان جنود دولت پلی همت امتوار داشته دست بمدافعه کشودند و با آتش

(۹۸)

پیکار و گرمی کارزار کیفیت کربا نار در عین سطح خاک بآن باد
 همایان بی باک نمودند درین اثنا یکی از فیلان سرافوج و ستمخان
 بضراب بادلیج از پای در آمد و صدقات جانگزامی توپ و تفنگ و بان
 رخنه در بنای ثبات و زلزله در احساس حیات آن باطل ستیزان افکند
 و چون دیدند که این طرف از کمال استحکام توپخانه خلل پذیر
 نیست ترک کوشش نموده ناکام عنان ادبار بصمت برنغار موکب
 ظفر شعار تافتند و بفوج بهادر خان که طرح دست راست بود و از
 غایت کار طلبی بسیار پیش رفته بجانب هراول لشکر منصور
 پیوسته بود بروزده بجنگ و پیکار پرداختند خان مذکور بمدافعه
 انها در آمده آنچه نهایت مرتبه تلاش و پیاپیگری بود بتقدیم
 و مانید و زخمی برداشت و سید دلور خان و هادیخان از
 همراهان او قدم جرأت و جلالت انشوده بدلیبری و دلوری چهره
 سعادت بگلگرنه شهادت پیرامند و بعد از زد و خورد بسیار و کشش
 و کوشش بی شمار چون فوج غنیمت عظیم بود دفع آنها بسعی این
 گروه صورت نه بصت و نزدیک بود که پای ثبات و قرار مجاهدان
 فیروز مند لغزش پذیرد درین اثنا اسلامخان با بهادران فوج برنغار
 از جانب زمین در آمده با مخالفان ادبار قرین مردانه وار بجنگ
 و پیکار در آویخت و عمده نوئیذان اخلاص کیش سعادت منش شیخ
 میر نیز بانفوج التمش خود را رسانیده بزور بازوی شهاست و
 بردلی و بنیروی اقبال این مورد تلاییدات ازلی ملک جمعیت اعدا
 از هم گسخت و خاک صحرکه بخون بسیاری ازان جسارت کیشان
 بی باک بر آمیخت و درین آویزش مردانه و دار و گیر رمانه

(۹۹)

رستمخان هدف تیر قضا گشته گریبان بجنگ اجل داد و سپهر
بی شکوه با بقیة السیف روی بفرار نهاد • • نظم •
گریزان شدند آن گروه دایم • چونخچیر و آهوز غرنده شیر
یکی جبهه امگند تا جان برد • کلاه آن دگر تا حر آسان برد
و از دلاوران فوج برنغار نصرت آثار مید حمن بخش از روی اخلاص
و سعادت مندی مصدر ترددات نمایان شد و سیفخان تلاشهای
مجاهدانه نمود و غیرت بیگ و محمد صادق و ممریز مهمنند کوششهای
پسندیده بظهور رسانیده نقد شجاعت و مردی بسکه زخم کامل عیار
ساختند و دارای شکوه فتنه پزوه که از رموز قواعد پیکار و رزم آزمائی
و رسوم و قوانین مرداری و سپه آرائی بهره نداشت از کمال خامی
و بی تجربگی بعد از تیز جلوی رستمخان و سپهر بی شکوه خود
نیز متعاقب آنها با فوج قول و التمش بسرعت تمام روی بروی
توپخانه و هراول لشکر منصور روان شد و هراول خویش را زیر کرده
از توپخانه خود در گذشت و چون به توپخانه همایون نزدیک شد
از بیم آسب آن دریای آتش زورق طاقتش در گرداب اضطراب افتاد
و دید جنگ ندیده اش از صدمه توپ و تفنگ و بان ترسیده تاب
ثبات نیارود و ازان سمت منحرف شده بجانب سمت راست خود
میل نمود ازینجهت هراول آن خیل ادبار را در ابتدای کار و اول
جنگ و پیکار با هراول لشکر ظفر پیرا که در عقب توپخانه صف
آرا بود اتفاق آویزش نیفتاده با فوج مراد بخش که جرنغار موکب
نصرت شعار بود رو برو شد و خلیل الله خان نیز با سپاه برنغار
حمله آورد و جنود اوزبکیه که با او بودند دست جرات بجنگ تیر

(۱۰۰)

کشودند مراد بخشش قدم ثبات انشده بمدافعه و کارزار در آمد و بعد از کوشش بسیار و آویزش بیشمار که چند زخم تیر برداشته بود پای قرار و مردیش لغزش پذیرفته بعقب رفت و مقارن اینحال حضرت شهنشاهی روی فیل ظفر پیکر آسمان تمثال که سپهر خورشید دولت و اقبال بود بسمت دارابی شکوه باطل پژوه گردانیده عساکر منصور و قول همایون نیز بجاذب او میل نمودند و درین اثنا راجپوتان جهالت کیش که مراد بخشش را هزیمت داده از رزم او را برداشته بودند رخس تهور و جلالت برانگیخته و رشته پیوند تعلق از گوهر جان گسیخته بر قلب سوکب ظفر لوا تاختند دلاوران نصرت نشان و بهادران فدوی جانفشان که جانبازی در راه خدیو حقیقی و خداوند مجازی پیرایه مباحات و سرانرازی میدانستند و میدان رزم در خدمت وای نعمت صورت و معنی محفل بزم میشناختند چون بفر جلالت نشان و حسن ثبات قدم و استقلال شهنشاہ جهان پشت همت قوی دیدند دست جلالت از آمتین سعی و کوشش بر آورده بصدقه تیر و تفنگ و بان و ضرب تیغ و طعن عنان بدفع مخالفان پرداختند و دمبدم از نشاء باد دادی و دلداری خدیو کوه و دار در مراتب جانسپاری و گیر و دار سرگرمتر شده بتلاشهای مردانه و حملهای متواتر رسته انه جوهر شجاعت و بسالت خویش اشکار می ساختند بباد حمله مجاهدان سرهای دشمنان از نهال قامت سان چوب برگ رزان از باد خزان میریخت و بزور بازوی اقبال خسرو مالک رقاب تار و بود حیات خصم بد مآب مانند رشته بنی تاب از هم می گسیخت از آب تیغ بهادران

(۱۰۱)

هر لحظه چمن چمن گل زخم بر جگر اعدا می‌گفت و بر ضرب
 دست مبارزان هر لمحہ قضا صد انریں میگفت تیر مفر شکف
 دلیران خصم انگن از چار آینه و جوشن چون خطوط شعاع بصر
 از عینک روشن میگذشت و انسون حیدله و تدبیر دشمنان گزند سیه
 مار سنان را مانع نمیگشت •
 • نظم •
 زبیداک تیغ جدائی فگن • سراز تن جدا ماند و تن از کفن
 در شمشیر هر جا که میشد علم • چو مقرض میدوخت تیرش بهم
 جدا با زره دستها سو بسو • چو داسی که یک ماهی افتد درو
 شد از تیغ بیداد در یک نفس • پر از مرغ ارواح این نه قفس
 حاصل که مبارزان فیروزی اعلام را با معاندان تیره سر انجام جنگی
 در پیوست و نبرد می داد که چرخ بیداد گراز نذنه سازبهای
 خود اندیشیده از صدمه انتقام بهادران خون آشام چون بید بر خوبشتر
 لرزید و شهسولر فلک تاز خورشید که در انوقت بسمت الراس جنود
 ابدال رسیده بود از بیم آشوب آن عرصه هواناک در هبوط از اوج
 افلاک تعلق و تامل می ورزید درین نبرد مرد آزما مرتضی خان
 بجوهر شہامت و دلوری مصدر ترددات سردانه گردیده بزخم شمشیر
 بیکر شجاعت را زینت بخشید و ذوالفقار خان نیز در مراتب گبرو
 دار با مخالفان تیره رزگار داد سعی و کوشش داده بنار زخم رخسار
 مردی بر افروخت و دیندار خان جوهر جلالت و کار طلبی نموده
 زخمی برداشت و غیرتخان و الله یار بیدگ میر توژک تلاشهای
 سپاهیانہ و چپقلشهای بهادرانه بظهور رسانیدند و اگرچه بهادران
 فیروز مند و ملازمان رکاب نصرت پیوند داد مردی و دلوری دادند

(۱۰۲)

و کارنامه مبارزت و رزم آزمائی برطاق بلند سردی و سردانگی
 نهادند لیکن از راجپوتان ضلالت شعار جهالت منش نیز تهورهای
 عظیم و جلالت‌های غریب بوقوع پیوست چنانچه راد مفرحال هاند
 درامسنگه راتهور و بهیم پهر راجه بیتهلداس کور و راجه میورام
 برادر زاده راجه مذکور و جمعی دیگر از دلیران و نام آوران آن گروه خندان
 پژوه از تیره بختی و بدرکی راه خیرگی پیموده بهایمردی جرأت
 و دلیری بقول همایون بحیار نزدیک رسیدند و بروفق مضمون •

• بیت •

چو پروانه خود را زند بر چراغ • نمیدرک چراغ او بمیدرک بداغ
 هوی آسمان هرکه انداخت منگ • شکست سرش رخ بچون کرد رنگ
 چو خواهی که گیری زیستان ز شیر • برو بیشتر ماتم خود بگیر
 خیال محال آن فرقه ضال صورت نبسته و نقش کج اندیشی آن
 بدکیشان درخت نه نهسته بدالالت تیغ بهادران نصوت شیم ره نورد
 وادی عدم و شعله افروز نار جهنم گردیدند و راجه روپ سنگه راتهور
 از کمال جهل و محال طلبی بر همه آن گمراهان بکام تهور و غرور
 پیشی گرفته بغیل فلک شکوه سواری اشرف که بهمان کوه از گران
 قدری و بار قرار و نبات شهنشاہ دنیا و دین لنگر متانت بر زمین
 انداخته بود رسانید و پیاده شده در پای نیل مبارک آثار جلالت
 و بی باکی بظهور آورد و خورشید - پهر خلافت از ادج رفعت و اقبال
 تماشای جرأت و تهور آن جاهل بدسکال میفرمودند و از کمال صورت
 منشی و فتوت پروری و مشاهده جوهر دلیری و دلوری او ملازمان
 رکاب دولت را از قصد هلاک آن بی باک منع مینمودند لیکن

(۱۰۳)

چون بهادران ارادت نشانرا از ان جسارت و سوادب عرق حمیت و غضب بحرکت آمده بود ضبط خود نتوانستند نمود و عیان تمالک و تماسک از دست داده او را از پای درآوردند سبحان الله نهایت مرتبه تقدس ذات و الا نهاد و رحم و صروت خدا داد اینخدیو کشور باطن و ظاهر و فرمان روی اقلیم صورت و معنی را بیدار دهن هوشمند ازینجا قیاس توانند کرد که آن قسم بد اندیش تیره اختری که بجرم جسارتش قتل عام کشوری و بآتش شرارتش سوختن لشکری گنجایش داشت و بارتکاب این جرأت و شقاوت آسمان و زمین از وجودش دلنگ و خاک تیره را از خون او ننگ بود بمقتضای کرم ذاتی و تفضل جبلی اعدام و اهلاکش روا نمی داشتند و همگی همت قدسی صمات برحفظ بنیان حیاتش می گماشتند زهی شهنشاه صروت کیش رحم گمتر و خدیو نفوت آئین عفو پرور که قهرش با مهربان باز و غضبش را لطف دصراز است مخالفان کینه خورا همه وقت از حمن نکوگی و لطف خوش خویش امباب رجوع آماده است و دشمنان پرخاشچورا درعین جنگ از میدان بخشایش و رفتش در صلح بر رخ کشاده ایزد بیهمال این شایسته بخت و سزوار اقبال را که ذات قدسی نزدش مطلع انوار جلال و جمال و طینت روحانی نهادش مظهر آثار فضل و کمال امت پیوسته بنیروی توفیق بر اعدای دین و دولت مظفر و میامن لطف و قهرش را رونق افزای و پدربایه بخش هفت کشور دارد بالجمله دارا بی شکوه بعد از مشاهده اینحال و اطلاع بر گشته همن رستمجان و راو مترمال و دیگر عمدهای راجپوتان که در ارتکاب این فتنه و پیکار اعتضاد و

(۱۰۴)

اعتظهاش بانها بود و با اعتماد شهامت و پایداری آن جلالت کیشان
جهالت منش طریق فساد و راه عماد می پیمود می چند ایستاده
بقدر کوششی نمود و درینوقت محمد صالح دیوانش که او را خطاب
وزیرخانی داده بود و جمعی دیگر از مردم عمده نامی آن فتنه
جو مثل سید زاهرخان بارهه که از سرداران خوب او بود و یوسف
خان برادر دایر خان که افغانان او را از یک جوان دلاور و درصرتب
مپاهیکری نانی اندین مهین برادرش میشمردند از آب تبخ
مجاهدان شهامت پرور شربت هلاک چشیدند و مقارن این حال
چند بان متواتر از توپخانه که در رکب همایون بود بفرج قول و
اطراب میل سواری او رسیده بود رجم جهل و غرور که در نهاد پرشر
و شور آن بیخرد مغرور تمکن داشت از بیم آسیب آن سهام آتشین
که مصداق کریمه [و جعلناه رجوماً للشیاطین] و هر یک شهابی
نامب در قتل و رجم مخالفان شیطنیت آندین بود راه فرار پیمود
و با آنکه هنوز جمعی با او بودند و کار نبرد و پیکار با آخر نرسیده بود
تزلزل در بناء صبر و سکونش انداده از غایت هراس و بیدایی از
فیل فرود آمد و بی سلاح و یراق با پای برهنه بر اسب سوار شد
ازین حرکت و اضطراب بی هنگام لشکر نکبت اثرش که از صدمه
اندقام بهادران فیروز مند بکام انهزام ایستاده بودند پراگند و پریشان
شده راه فرار پیمودند و در اثنای اینحالت یکی از خدمتگاران
نزدیک او که ترکش بر میانش می بست هدف تیر قضا گشته از
پا در افتاد و از وقوع این حال یکباره مورد رعب و خوف گردیده چون
از جوهر شجاعت و مردانگی و پیرایه شهامت نفس و ثبات

(۱۰۵)

قدم بهره داشت و نقد حیات مستعار را با وجود این ننگ و عار
 منتظم می پنداشت بدیش ازین تاب مقاومت نیاورده یکام ناکلمی
 راه ادبار پیش گرفت و سپهر بیدشکوه نیز در اثنای گریز باو پیوسته
 رفیق طریق نکبت و خذلان گردید و نهائم نصر و تایید از مهیب
 عنایت و اعزاز ایزد کامبخش کارساز بر شقّه رأیت ظفر طراز وزیده
 اعلام شوکت معاندان شقاوت شعار بر خاک ادبار نگونسار شد و
 منهی بخت و سرزش توفیق پیام بهروزی و مرده فیروزی بگوش
 هوش اولیای دولت رسانیده صدای کوس فتح و شادمانه نصرت
 بارچ اقبال رسید و بعد از آن چنان فتح نمایانی که هوا خواهان این
 سلطنت خدا را بتازگی در اجن^(۲) روی داده هنوز تیغ بهادران
 فیروزی هوا از خون فامد اعدا رنگ داشت و جراحات زخمیدان مرصه
 و غما از بخیه و مرهم بالتدایم نگرانیده بود مجدداً از فیض بهار فضل
 ربانی اینقسم گلی فتحی در سرابستان حشمت و کمرانی شگفت
 و نسیم لطف و مرحمت سبحانی دگر باره گرد ملال از ساحت
 خاطر اخلاص کیشان خیر اندیش رمت • • بیت •

قرین شد بهم این دو فتح قریب • چو نصر من الله فتح قریب
 و درین نبرد خضروی و مصاب سلطانی چندان خرمن عمراعدای
 بدسکال بباد فنا رفت و از هر صنف و گروه آن قدر خلق ازان جیش
 بیدشکوه بر خاک هلاک افتاد که صف آرایان معارک و غما و کار آزمایان
 موافق هیچا مثل آن کم نشان توانند داد و خامه لشکر نوبس

(۲ ن) اوچین

(۱۰۶)

دهم و قیاس زبان بتعداد آحاد آن نتواند کشاد و با آنکه شهشاه جهان از کمال فتوت مدّشی لشکر گریخته را حکم تکامشی نفرمودند از آن معرکه انبیا تامسئقر الخلافت اکبر اباد که ده گروه مصافحت بود از گریختگان و بقیة السیف عساکر بهرام انتقام در هر چند گام تنی چند از زخمهای منکر و غلبه حرارت هوا جان بجان آفرین سپرده برخاک ادبار و خاکساری افتاده بودند و جمعی دیگر بشهر رسیده از شهر بند حیات راه عدم پیمودند و از بندهای روشناس بادشاهی بنیر از فریقای که نام برده شد گروهی دیگر علف تیغ مجاهدان موکب فیروزی نشان گشتند از انجمه اسماعیل بیگ و اسحاق بیگ پسران امیر الامرا علیمردانخان و شیخ معظم فتحپوری و خواجه خان و حاجی بیگ و اسفندیار بیگ و عاشق بیگ گرز بردار و حید با یزید و گمان سنگه هاده بودند و از مردم عمده دارا بدشکوه سوای آنچه مذکور گردید شیخ خان محمد برادر داؤد خان و کبیری سنگه راتهور و مهدی بیگ ترکمان و سید اسمعیل بارهه و سید کمال الدین بخاری و ابراهیم بیگ نجم ثانی و سیدخان سنگه راتهور و سید فاضل بارهه بودند و از سرداران و نوکران فامی او که درین جنگ از آسیب نازک اجل جان برده بودند کم کسی بود که زخمی برنداشته باشد تا بتابیان آنها و مایر الناس چه رسد و از بدایع آیات بیذات اقبال این مورد الطاف ذو الجلال آنکه درین قسم جنگی که اینقدر امرای ذمی شوکت و راجهای والا رتبت که هر یک صاحب طبل و علم و مالک خیل و حشم بودند و در صوبه ولایتی ازین مملکت مظهر فصاحت ریاست و حکومت مینمودند بر

(۱۸)

خاک هلاک افتاده راه عدم پیمودند و اینهمه سرداران و سپه سالاران که نظیر شان بروزگاران بهم نتواند رسید بقتل رفتند و از رؤس عساکر نصرت قرین غیر اعظمخان که بعد از فتح از غلبه حدت هوا و شدت گرما جان بجان آنرین سپرد و عیسی بیگ مخاطب بسزاوار خان و هادیاد خان و حیدر دلار خان دیگر کسی عرضه تلف نشد و آسیب زخم جز بیهار خان و ذوالفقار خان و مرتضی خان و دیندار خان و غیرت بیگ و محمد صادق و مریمز مهمند بدیگری از عمد های فرسید و از فوج مراد بخش غریب داس سیسودیبه عم رانا راجسنگه و سلطان یار پسر همت خان قدیم و حیدر شیخن بارهه و چندی دیگر نقد جان در باختند با جمله دارا بیشکوه رسیده بخت تیره ایام پس از انهزام از غایت رعب و هراس و نهایت دهشت و اضطراب چون سیدماب هیچ جا قرار نگرفته با پهر بیشکوه پسر خورد و چندی از نوکران مراسم و هراسان بجاناب اکبر اباد شتافت و بصد تک و تاز قرین بخت ناکام و طالع ناساز نزدیک بوقت شام که روز دولت و حشمتش بانجام رسیده بود با دلی شکست خورده جنود یاس و حرمان و خاطر می غارت زده لشکر خون و پریشانی خود را بجهتقر الخلفه رسانیده بمنزل خویش که معادت و اقبال از ساحت آن رخت کشیده بود و عناکب نکبت و خدائن برزوا یابی آن تنیده در آمد و از فرط خجلت و شرمماری در آن غمخانه بروی آشنا و بیگانه فراز کرده رو بکسی ندمود و از کمال الفعال و تشویر و ملاحظه تو بیخ و تعبیر بخدمت حضرت اعلی نیز نرفته تا سه پاس شب در نهایت ترس و بیم انجا بسر برد و چون از نهیب

(۱۰۸)

سطوت نظمت و جلالت این خدیو شیر صولت رستم صلابت بمرتبه
 رعب برو مستولی گشته بود که از سایه خود میبرمید و از درو دیوار
 رحمت داشت دل بیقرارش بیش ازین دران سر منزل ادبار قرار
 نگرفته و آخر شب مذکور عزم فرار نمود و زوجه و صبیبه و بعضی
 دیگر از پردگیان را رفیق طریق آذاری ساختند و برخی از جواهر
 و مرصع آلات و پارچه اشرفی و طلا که دران اضطراب و سراسیمگی
 دست قدرتش بآن رسید همراه برداشته با سپهر بیدستوه و معدودی
 از نوکران که همگی درازده سوار بودند در حجاب ظلمت لیل از
 مستقر الخلفه اکبر آباد بسمت دهلی رهگرای رادی ناکمی
 گردید و چون لشکر شکسته و سپاه از هم گسسته اش که پدایمردی
 فرار از شکار شاهن اجل جسته بودند بعضی زخمی و برخی از
 آسبب شدت گرما خسته بودند و اکثر مراکب و دواب و خیمه و
 پرتال شان عرضه تلف گشته بود آنشب بغیر آنمعدود دیگر کسی
 با او رفاقت نکرد و هاج آن پارچه مردم با بعضی ما بختاج بار
 رسیدند و تا در سه روز دیگر جمعی از سپاه و لشکر پایش متعاقب
 رفته بازمی پیوستند تا آنکه قریب پنجاه هزار سوار بار ملحق شد
 و بعضی کار خانجانش نیز رسید لیکن بیشتر نوکرانش جدائی
 گزیدند و بدالات بخت و رهبری سعادت روی ازادت بعینه اقبال
 آردند اختیار بندگی درگاه آسمان جاه سرمایه شرف و مباحثات
 ساختند و شهنشاہ فتوت کیش صروت پرور همه را در مه داد امن و آمان
 و ظلال لطف و احسان حای داده هر یک را بمنصبی شایسته تر
 و مواجبه امزون تراز آنچه پیش او داشت نواختند و همچنین اکثر

(۱۰۹)

خزانة و جواهر و مرصع آلات و کارخانجات و فیلان و اسبان و مائت
 اسباب حشمت و تجملش در کبر ایاد مانده باو نرسید • بیت •
 زرد سیم و مالش بنایاز ماند • چمن بی خس و گنج بی مار ماند
 ازو دولت عاریت تافت رو • فلک داد خویشت بگرفت ازو
 و پاره دیگر در جنگ گاه و برخی در شهر بتاراج حادثه رفت و بشامت
 نفاق و عناد و اصرار در خصوصت و افساد و نشنیدن نصایح هوش
 افزا و مواعظ سعادت پیرای والد ماجد قدسی نژاد دولت و شوکت
 چندین ساله بیاد فنا داد و بدست کردار نگوهیده برق افروز خرمن
 بخت و اقبال گشته رو بواد ی آزارگی و ادبار نهاد و آنچه از شرانگیزی
 و بدخواهی برای این برگزیده الهی اندیشیده بود بروفق مضمون
 کریمه [وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ] خود مورد آن گردیده هم در بن
 مکتوباتخانه اعمال بدسگالی و تباہ اندیشی خویش را کيفر و پاداش
 بسزا دید و مزرع کردار و کشته نیت پیش از موسم جزاء اخرت
 در همین نشاء صورت درود چنانچه سرانجام حال آن بد فرجام
 بتفصیل رقمزده کلک حقایق ارقام خواهد گردید • بیت •
 ز اندیشه خام آن کج نهاد • سر و افسر و جاه برباد داد
 تہی بود مغزش ازان چون سبو • بدست خود افشرد خود را گلو
 شرارت بود چون شرر خانه سوز • شود تیره دل عاقبت تیره روز
 چکار آید از دست بدکیش را • بجز آنکه آتش زند خویش را
 القصة شهنشاه نصرت نصیب فیروزی لوا بعد از هزیمت یافتن
 اهدا و حصول این فتح مسرت پیرا که از مهین بخششهای ایزد
 جهان آمرین و بهین عطایه دادار تفضل آید بر هوا خواهان

(۱۱۰)

این دولت ابد قرین بود سپاس الطاف و مواهب و هاب حقیقی
 بجای آورده جبین عبودیت و نیازمندی را از سجود درگاه کبریا
 پیرایه سعادت و سربلدی بخشیدند و با انواع ظفر اعتصام
 بآرامیدگی و توزک تمام در عقب مخالفان برگشته بخت تیره
 سرانجام روان شدند و بمنزلگاه اعدای که اگرچه بجاروب غارت و تاراج
 حادثه رفت و روپ یافته بود اما هنوز خیمه دارا بیشکوه بر پای
 بود شرف نزول ارزانی داشته تا رسیدن اردوی معلی و دولتخانه والا
 در خیمه او بسر بردند و امرای رفیع القدر اخلاص شعار و نوئیذیان
 سعادت منقش از ادات دثار و سائر عمدتها و ارکان دولت پایدار
 تسلیم مبارکباد نموده آداب تهذیب این فتح خداداد بققدیم
 رسانیدند و مورد انظار تحسین و آمرین شهنشاه زمان و زمین گشته
 زبان عبودیت بدعا و ثنا کشودند و مراحم بادشانه پرتو تفقد بحال
 سراد بخش که زخمی چند برداشته بود گسترده بچرب نرمی مرهم
 لطف و نوازش تدارک جراحتهای او فرمودند و جراحان مهارت
 پیشه و اطباء صائب تجربه و حدس بمعالجه و مداوا گماشتند و بعد از
 رسیدن اردوی نصرت قرین که برق لمعان فیه بارگاه اقبال بصیه خیمه
 افلاک رسید و سرادق عظمت و جلال و سایبان حمایت بر پیشگاه
 لیوان کیوان کشید دولتخانه همایون را بفر نزول اشرف مهبط انوار
 عز و شرف ساختند بمراسم کامبخشی و عطا گستری پرداختند و نظر
 توجه و مرحمت باحوال امرا و بندها انگنده جمعی را که درین مرد
 آزمای نبرد خسروی و فیروزی مصائب حلطانی مصدر کوشش و
 جانفشانی گشته جوهر مردی و شجاعت و گوهر اخلاص و ارادت شان

(۱۱۱)

بر پیشگاه ضمیر حق اساس جلوه ظهور نموده بود بشرائف عواطف
وجلائل الطاف بادشاهانه نواختند و هر کس را در خور رتبه و قدر و موافق
پایه و حالت کامیاب مواهب و مکارم ساختند و زخمیان عساکر گردون
مائر را مرحمت خسروانه مرهم گستر آمد و شهدا و کشتگانرا نوازش
یادشانه از خاک برگرفت و روز دیگر با فریزدانی و تائید آسمانی
ازان سر منزل نصرت و کمرانی که بر اعداء دولت ابد مقرون بد
شگون و بر احباء سلطنت روز افزون فرخنده و همایون بود رایت
ظفر پیکر بشکارگاه سموکر ارتفاع یافته عمارات فیض این آن مرز زمین
دلنشین که بر کنار آب چون واقع است بیدم قدم نصرت پیرا رونق
و صفا پذیرفت و درین روز خجسته معذرتنامه مشتمل بر صورت
حال و اعتذار وقوع صف اراضی و قتال که باعث بادی آن دارا بیشکوه
بیخرد مغرور بود و جنود منصور بحکم شرع و فتوای عقل در اقدام
بران مغرور نگاشته کلک ادب دلی و طرز شناسی ساخته بخداست
حضرت اعلی فرستادند و درین تاریخ محمد امین خان خلف
معظمخان که بقدم عبودیت و اخلاص بر سایر بندهای عتبه خلافت
سدقت هسته بموکتب جاه و جلال شتافته بود کامیاب دولت
آستانبوس گشته مورد انظار عنایت گردید و بمرحمت خلعت خاص
و باضافه هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار
سر بلندی بانست و روز دیگر که دران منزل فیض پیرا مقام بود اعتقاد
خان ولد پمین الدوله آصفخان مغفور و جعفر ولد اله ورد بخان و غضنفر
خان برادر او و فاخر خان نجم ثانی و جمعی دیگر از بندهای
جناب خلافت از شهر رسیده باستلام سده سنیه نامیه سعادت بر

(۱۱۲)

افروختند و بعنايت خلعت رتبه امتياز اندوختند و در ماه مبارك
 موكب ظفر اثر در ظل رايت خديو سويد مظفر از موكر باهتزاز آمده
 سعادت باغ دلگشاي نور منزل كه در ظاهر مستقر الخلافت واقع
 است از نزول همابون نفيض اندوز گشت و حضرت اعلي بعد از وقوف
 اين احوال بر كيفيت بطلان و بيجا ملي و حقيقت بيدواتي و ناقبلي
 دارايشكوه نا خلف ادبار پزوه كه بي بهره جوهر عقل و دانش و نخل
 بي ثمر گلشن آبريشش بود في الجملة اگهي يافته مجدداً بذيروي
 بازوي بخت و اقبال اين دست پرور تائيد اينز بيهمال تدقن
 و وثوق حاصل نمودند و قدمي صحيفه در جواب معذرتنامه خديو
 جهان سرقوم كلك گوهر افشان ساخته مصحوب فاضلخان ميرامان
 فرستادند و سيد هدايت الله صدر را نيز برفاقت خان مذکور
 دستوري دادند و بر موجب حكم اعلي آنها بباغ نور منزل آمده
 دولت اندوز نماز است اشرف گشتند و بعد از گذرانيدن آن صحيفه
 شرافت پيرا و گذارش مقدماتي كه بايلاغ آن مامور بودند بعنايت
 خلعت كهوت مباحات پوشيده رخصت معاودت بخدمت اعلي
 حضرت يافتند و فردي اين فرخنده روز دگر باره فاضلخان و سيد
 هدايت الله با مر حضرت اعلي بعنبة والا رحيمه پیام عاطفت
 رسانيدند و يكقبضه شمشير موموم بعالمگير كه آنحضرت مصحوب
 آنها ارمال داشته بودند بخدمت همابون گذرانيدند همانا اينمعنى
 درينوقت بالهام ملهم غيبى از آنحضرت بوقوع آمد و بهروزي در
 خجسته نالي را آيتي تازه چهره ظهور بر امر و بخت آگاه دلان ديده در
 و دوربينان دانش پرور از يارقه آن يارك اقبال فرود عالمگيري

(۱۱۳)

و جهان پیرای این جوهر تیغ جهان کشائی بچشم نطانت و بصیرت دیدند و اولیای دولت و هوا خواهان سلطنت از ظهور این لطیفه بشارت افزا نبود فتح های تازه و نصرت های بی اندازه بگوش فراست و هوشمندی شنیدند و بالجمله درین تاریخ طاهر خان و قباد خان و فیض الله خان و حر بلند خان و نوازش خان و جمعی دیگر از بلدهای بارگاه خلافت برهنمونی طالع احراز دولت آستان بوس نموده بعزایت خلعت مباحی گردیدند و چون درین وقت که مهاکرگردون مآثر در ظاهر شهر نزول اجلال فرموده بودند اهل مستقر اخلافت را فی الجمله تذبذبی باحوال راه یافته جمیعت خاطر و اطمینان قلب حاصل نبود و نیز بهامع اشرف رحید که نوکران مراد بخش که از عدم ضبط و نسق و کمال بی پروائی او خود سر بودند و هر جا میرمیدند دست تعدی و تطاول بعرض و ناموس مردم دراز مینمودند از جسارت پیشگی بعضی طریق خلاف حکم پیموده بشهر در آمدند و شیوا عتف و ستم و مردم آزاری آغاز نهاده شورش افزائی میکنند و ممکن بود که از بی اعتدالی آن گروه که اکثر اوپاش و ارزال بودند آشوبی در شهر بهم رسد و هنگامه فساد گرم شده در آسایش و آرامش خلائق فتوری روی نماید رای عالم آرای خدیو ظلم گاه عدل پیرا بحکم کمال فصفت و رعیت پروری و وفور زلفت و معدلت گمتری چنان اقتضا نمود که رخشنده اختر برج سلطنت گرامی گوهر درج خلافت بادشاه زاده والا قدر محمد سلطان را بایکی از عمدهای بارگاه دولت و جمعی از موکب بهرام صولت بشهر فرستند تا بضبط و ربط آن

(۱۱۳)

مرکز خلافت که ایندوینی قیام نموده نوید جمعیت و امنیت بکافه سپاه و رعیت رسانند و مردم را از بیم تعرض و تعدی مطمئن خاطر گردانند بنابراین بادشاه زاده والا تبار و خانخانان یهادر سپه سالار دوازدهم ماه مذکور بفرمان همایون با فوجی از جنود قاهره داخل شهر گشتند و مزده امن و امان و نوید لطف و احسان شهنشاه زمین و زمان باعل مستقر الخلاقه رسانیده در صدد بند و بست شهر و ضبط و نسق احوال مردم شدند خلائق را از انتشار صیت معدلت و انفصال خدیو جهان نوید بهجت و خوشدلی بگوش جان رسید و خاطر پریشان اهل شهر از دست انداز لشکر تفرقه و تشویش بر آسود و درین تاریخ خسرو و بهرام پهران نذر محمد خان و محمد بدیع پسر خسرو بن نذر محمد خان و تربیت خان و خواجه عبد الوهاب ده بیدی و جمعی دیگر از بند های عتبه خلافت باستلام ده - چهار رتبه سر بلند گشته بعنایت خلاج فاخره قامت مباحثات انرا خنند چهاردهم عمده امرای بلند مکان خانجهان مهین خلف یمین الدراء آصفخان معفور که حضرت اعلی بعد از استماع خبر هزیمت یافتن دارا بی شکوه باغوايي آن ننگه پزوه و انحام جمعی از ارباب غرض اورا دستگیر کرده مقید ساخته بودند و پس از دو روز که صورت بیگناهی آن خان والا مکان بر خاطر انور پرتو امکن گشته بود اورا از قید رهانیده بتدئیم عتبه جلال ظلمت زدایی اختر بخت گشته مشمول عواطف بیکران شهنشاه جهان گردید و عمده الملک خلیل الله خان که حضرت اعلی اورا با فاضلخان برای مطالبی و گذارش پیامی فرستاده بودند ناصیه های آسمان سپهر

(۱۱۵)

نشان شد و خدیو زمان جواب مطلب بوساطت فاضلخان بخدمت
 اعلیٰ حضرت پیغام نموده خلیل الله خان را بذابر بعض مقتضیات
 مصالح سلطنت و جهان بانی در ملازمت اشرف نگاهداشتند و
 میرمیران خلف خان مذکور و مالوجی دکنی و جمعی دیگر از
 ملازمان سدهٔ خلافت دولت ملازمت یافته خلعت سرفرازی پوشیدند
 پانزدهم قاسم خان و احمد خان بخشعی درم و نامدار خان و ظفر خان
 و سید شیرخان بارهه و حسین بیگخان و عبد النبی خان و جمعی
 دیگر از بندهای آستان خلافت به تقبیل عنقه اقبال سربلند گشته
 بمرحمت خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و چون مهمات چکله
 متبراً که قبل ازین باقطاع دارا بی شکوه تعلق داشت درین وقت
 از تفرق سپاه و مردم او که بنظم و نسق آن قیام مینمودند مختل
 و نامنظم شده بود و مفسدان واقعه طلب آنجا سربفساد برداشته
 طریق بغی و عصیان پیموده بودند رای ملک آرای خدیو جهان
 پرقو التفات به پرداخت آن انگنده جمفر ولد اله وری خان را
 بفوجداری و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین
 تعیین فرمودند و بعنایت خلعت و فیل باساده فیل و از اصل و
 اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار از آن جمله هزار سوار در
 اسبه و سه اسبه نواخته از پیشگاه سلطنت رخصت نمودند هفدهم
 بادشاهزاده عالیقدر والا تبار محمد سلطان را فرمان شد که بشرف
 ملازمت اکسیر خاصیت جد بزرگوار استعداد یابند بادشاهزاده والا
 نزاك بموجب حکم لازم الانقیاد داخل قلعه مبارک شده از روی توره
 و آداب چنانچه از شهزاده فلک قدر مالک رقاب مسترشد گشته بودند

(۱۱۶)

کامیاب ملازمت جد امجد والا جناب گردیدند و درین تاریخ شیخ
 میرک و جمعی دیگر از بندهای سده خلافت شرف زمین بوس
 بارگاه جلال یافته بعزایت خلعت مرفراز شدند و نوزدهم پرده آرای
 هودج عزت زینت افزای مشکوی ابهت ملک خورشید احتجاب
 تقدس نقاب بیگم صاحب بموجب امر اعلیٰ حضرت بداع نور منزل
 آمده ادراک ملاقات همایون نمودند و زید امرای منبع الشان
 جعفرخان که منصب جلیل القدر وزارت کل بار مفروض بود و
 تقریبان که در پیشگاه سلطنت نهایت قرب و منزلت داشت
 سعادت اندوز ملازمت اشرف گشته بعطای خلعت خاص اختصاص
 یافتند و همچنین دیگر امرای عالیقدر و ارکان دولت پایدار و
 سایر مالزمان عتبه خلافت بجناب والا و آستان معلی شمامه فوج
 فوج روی امده بدرگاه عالم پناه آوردند و در کریاس گردون اساس
 جهانی از اصناف خلق و عالمی از مرق لاس فراهم آمد و گیتی
 خدیو ملک سریر عالمگیر بر مسند عظمت و اقبال جلوس اجلال
 فرمودند خلائق را که امیدوار دولت ملازمت فایزالانوار بودند بارعام
 دادند و طوایف انام بوسیله بخشیان عظام و ایستادگان بساط ذلک
 احترام آداب ملازمت و قواعد تهذیب بجا آورده باشاره والا میر
 توزکان مرتبه دان و یسارکن پایه شناس بروفق درجات و مراتب
 و بر حسب تفاوت مناصب هر کدام را درجا و مقام مناصب
 باز داشتند و همگی در خور رتبه و حالت خویش مورد الطاف گشته
 رایت عزت باوچ کامرانی اوراشتند و رای رایان که بحسن کفایت
 و کردانی سر دفتر اهل دیوان بود با جمیع متصدیان دیوانی و

(۱۱۷)

زسره اهل قلم و ارباب محاسبات جبهه سالی عتبه علیه گشت و برخی از مراتب ملک و مال که درین مدت انواع نفور و اختلال بقواعد آن راه یافته بود بعرض اشرف این واقع رموز سلطنت و فرمان روائی و دایمی اسرار خلافت و جهان پیرائی رسانیده دران ابواب باحکام کرامت نظام که امور دین و دولت و مهام ملک و ملت را سرمایه رونق و انتظام بود مامور و مسترشد گردید و از غرق این صاه مبارک اثر که در معنی غرق شهر نصرت و ظفر بود تا این تاریخ میمفت گستری جمعی کثیر بمراحم و عنایات شهنشاه عدو سوز دوست پرور کامیاب و بهره ور شدند از انجمله تابنده گوهر محیط حکمت گرامی ذمرفعال خلافت بادشاه زان و الا قدر محمد سلطان بمرحمت جیفه و خنجر مرصع با علاقه مروارید و دو زنجیر فیل نوازش یافتند و از خزانه مکرمات و احسان شهنشاهانه بیست و شش لک روپیه بمراد بخش عطا شد و خانخانان بهادر سپه سالار که بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفراز بود مجموع تابندگان او دو اسبه و سه اسبه مقرر گشت و زبده نوینان درستی اخلاص شیخ میر بمعنایت خلعت خاص اختصاص یافت و شجاعت خان خلف خانخانان که منصب سه هزاری دو هزار سوار مرلندی داشت بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار کامیاب عنایت و رعایت بادشاهانه گشته مخاطب بخان عالم گردید و فتح جنگخان بانضافه پانصدی پانصد سوار به منصب سه هزاری سه هزار سوار و یکه تازخان بانضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مباحی گشتند و علی هذا القیاس جمیع بندها بمعنایت خلعت

(۱۱۸)

و امپان و نقود و غیرها سرزد. نوازش گشتند بیستم که عزم دخول
بمستقر اورنگ حشمت پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر گشته بود
رایات نصرت طراز از باغ نور منزل باهتر از آمده مراد بخش را چون
هنوز اثری از زخم و آزارش باقی بود حکم شد که در همانجا که بود
اقامت داشته باشد و خدیو جهان دار جهان سنان ترین تائید ربانی
و فرآسمانی از آن بستان سرای دواست و کام رانی که مدت نه روز
از فیض نزول اشرف کامیاب حضرت و نصارت بود با بخت بلغد
و اتبال آسمان پیوند بر ندلی ابر خرام چهر مانند سوار گشته لوای
توجه بشهر افراختند •

• نظم •
ظفر از یمین نصرتش از یسار • نلک یاور و اختر و بخت یار
زمین تابع و آسمان پیروش • نشان جم و شان بکش سرور
مخایق را از مشاهده خورشید جمال عالم آزای شهف شاه جهان ر
بادشاه نوجوان دیدد امید تازگی در روشنائی پذیرفت و جمعیت
و آمدگی که بیگانه وحشت سرای دلها شده بود دگر باره با خواطر
پریشان طرح الفت و آشنائی انگند ساکنان مستقر اختلافت چون
از میامن الطاف بیکران و مآثر عدل و راست بی اندازه خدیو
زمان جان نو و حیات تازه یافته بودند و از خورد و بزرگ بشکر آن
نعمت سترگ از هر گوشه زبان بدعا و ثنا کشودند و بلسان حال
مضمون این مقال ادا نمودند •

• نظم •
خدا یاورا مملکت پرور • سکندر سریرا جهان دار
ز آدم بمیوات عالم تراست • جهان بادشاهی مسلم تراست
مهین گوهر سلک آدم نونی • بهین میوه باغ عالم تونی

(۱۱۹)

جهان سر بهر در پناه تو باد • سر دشمنان خاک راه تو باد
و منزل دارا بی شکوه که باشاره والا پیشکاران پیشگاه سلطنت آنرا
از گون بیرونقی رفته به بسط بساط دولت و سعادت آرامند بودند
فیض اندوز نزول همایون گردید و درین روز عالم امروز آفتاب
مرحمت سایه ذوالجلال از او چ مکرمت و افضال پرتو تربیت و توجه
بر احوال اصرا و بندهای آستان خلافت انگنده جمعی کثیر بمواهب
عمالیه و مراتب ارجمند کامیاب و سر بلند گشتند از آنجمله عمده الملک
خلیل الله خان که سابق پنج هزاری پنج هزار سوار از آنجمله دو
هزار سوار دو اسپه و سه اسپه بمنصب داشت بمنصب والی شش
هزاری شش هزار سوار دو اسپه و سه اسپه بلند رتبه گردید و
محمد امین خان بخدمت جلیل القدر میر بخشگیری والا پایگی
اندر خده بمرحمت خلعت خاص اختصاص یافت و تربیت خان
باضافه هزار و پانصدی دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار
هزار سوار سرفراز گشته بنظم مهام بلد طیبه اجمیر معین شد و
خان زمان باضافه دو هزاری بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار
و عطای نقاره مورد نوازش شده بقاعه داری ظفر آباد سر بلند
گشت و اسد خان بخشی دوم باضافه پانصدی بمنصب سه هزاری
هزار و پانصد سوار و فیض الله خان باضافه هزاری بمنصب سه
هزار و پانصد سوار و پانصد سوار پایه عزت برافراخت و اراد خان ولد
اعظم خان گلان که چندی پیش ازین در زمان اعلی حضرت از
منصب معزول شده بود درین هنگام عنایت بادشاهانه شامل
حالش گشته بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مورد

(۱۲۰)

سرحدت گردید بیست و یکم که همان منزل دل نشین از فر نزول
برازند! اورنگ دولت و دین فیض آگین بود تجدید مراسم کام
بخشی و عطا گستری نموده بسیاری از بندهای عتبه خلافت را
بمراحم خسروانه نواختند از انجمله طاهر خان باضافه هزاری دو هزار
و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزاری و پانصد سوار
و قباد خان باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو
هزار و پانصد سوار هر بلند گردیدند *

انفون کلک حقایق ارقام بذکرشمه از حال دارا

بی شکوه نکوهیده فرجام تمهید کلام نموده بنگارش

مآثر اقبال دشمن مال خدیو جهان می پردازد

آن راند! کشور دولت و عاقبت بعد فرار مستقر الخلافت اکبر اباد
با قریب پنج هزار سوار چهار دهم ماه رمضان خود را بدلهی رسانیده
در قلعه بابر شهر کهنه که بمذاهبت خرابی و بی رونقی شایان نزول
او بود مانند چند بریرانه فرود آمد و چون شهنشاه توفیق سپاه بعد
از وقوع فتح و فیروزی از کمال سروت ذاتی و نفوت جبللی که شیمه
قدسیه آن حضرت است تعاقب آن بد عاقبت روا نداشته افواج نصرت
قرین بدکامشی او تعین نفرمودند و یکچند رایات ظفر پیدوند در مستقر
خلافت توفیق نمود آن کوتاه اندیش باطل پژوه را بتازگی وسوسه
دیو پندار رهنمون وادی ادبار گشته خیدال سجال تدارک و اندیشه
خام انتظام در سر امتداد و بقصد سامان فتنه و جنگ در دهلی
بساط توفیق و درنگ گسترده بسر انجام سپاه و لشکر پرداخت و
دست تعرض باشیا و اموال و اسبان و اعیال سرکار خاصه پادشاهی

(۱۲۱)

و نفوذ و اجناس و امتعه و ذخائر امرا دراز نموده در هر جا هر چه
می یافت تصرف می نمود و چون بسلیمان بی شکوه پسر بزرگ خود
که بموجب طلب او با لشکرها از بنده می آمد و با امرای عتبه
خلافت که همراه او بودند نوشته بود که ازان طرف آب چون رو
بسمت دهلی آورده بر جناح سرعت و استعجال بار ملحق شوند
انتظار رسیدن پسر با آن لشکر میکشید و این هوس فاسد نا تمام در
دیگ سودای خام می بخت که بعد از رسیدن آن گروه که هر دو
لشکر یکجا شود و مواد شوکت و قدرتش تزايد پذیرد دیگر باره لوی
فساد امراشته صف آرای کین و عناد گردد و اگر چه میل خاطر
امرای خیر اندیش دولتخواه و انجذاب قلوب کافه لشکر و سپاه
باین پایه افزای اوزنگ عظمت و جاه از دیرگاه میدانست لیکن
از روی مکیدت و شرانگیزی که پیوسته بذای معامله او بران
بود خفیه بخطوط و استمالت نامهای فریب آمیز عمدها و ارکان
دولت حضور و امرای صوبه جات ز حکام ولایات را از نزدیک و
دور به نافرمانی و مخالفت و عدم انقیاد و اطاعت خدیو جهان
اغوا نموده بجانب خود دعوت می نمود چنانچه آثار شرارت و انصاف
او از اوضاع گروهی که نقد عبودیت شان ناقص عیار اخلاص بود و
بر کسوت عقیدت طراز خلوص و یکرنگی نداشتند لایح می شد
و همچنین بنوشتهای فساد انگیز پاهانی در وسوسه و اغرای اهل
حضرت میکوشید و از آنجا که نهاد آدمی بر پذیرفتن نقوش
وسوس و قبول آثار تخیلات خاصه آنچه در لباس نیک خواهی و
خیر اندیشی جلو غلط نما کرده خرد آشوب و دانش فریب کرده

(۱۲۲)

مجمول و مفطورست تسویل و اغوای اورا فی الجمله تائیری از بعض اطوار آن حضرت نیز مستنبط میگشت مجمله بعد از دفع فتنه آن باطل ستیز شورش انگیز که ساحت سرایستان سلطنت و اقبال از خار وجود شرآموش پیرایش یافت و حریم کعبه جاه و جلال از پرتو ماهیچه رایت منصور فروغ سعادت پذیرفت خدیو بیدار بخت سعادت نصیب را از کمال خلوص نیت و صفای طوبیت مکنون خاطر نبض پیرا و پیش نهاد اراده والا این بود که در ساعتی مسعود احراز ملازمت حضرت اعلی نمایند و بتقدیم مراسم اخلاص و عقیدت در استوفای خاطر اشرف پوشیده اگر بمقتضای بشریت از رهگذر وقوع حوادث و حدوث وقائعی که بحکم ضرورت رو بداد غدار بر آئینه ضمیر مهر انور باشد آنرا مشافهه بی توسط اغیار بسر آستین اعتذار بزدایند تا بالکلیه غایله حجاب مرتفع شده مصائب تام حاصل آید لیکن چون آن حضرت را کمال توجه و التفات بحال خسران منال دارا بی شکوه بود و بتسویلات و تزییراتش فریفته شده سر رشته صواب اندیشی از کف گذاشته بودند و بجهت رعایت جانب او چشم از صلاح دولت و اقبال پوشیده همگی در اصلاح حال آن فساد اندیش فتنه گر و تربیت آن نهال بی بر و نخل بی ثمر میکوشیدند چنانچه باوجود ظهور آثار بیجوهری ازان ناخلف دردمان منطذت و سرورزی که صورت بیدولتی و حقیقت بیحاصلی او مشهور عالمیان گردید هنوز آن حضرت را اثر توجه باطن نسبت بان ظاهر البطن معلوم می شد و سنوح اموری که بانضای تقدیر روانی و مشیت بزدانی

(۱۲۳)

دریدان خلاف مرغوب و منافی مطلوب آن حضرت بود و معینا
از آن جانب امری که محرک و سلسله جنبان ملاقات باشد بظهور
نیبوهت لاجرم خدیو دقایق شناس دانش آئین باوجود این
مراتب و مقدمات بادی ملازمت شدن را بی لطف دانسته بحکم
تقاضای حال ترک آن عزیمت که قبل ازین مرکوز خاطر قدسی
شیم بود نمودند و چون در خلال این احوال خبر توقف دارا بی
شکوه در دهلی و مراتب فتنه مگالی ار چنانچه سمت گذارش
یافت بمصامع جاه و جلال رسید و دفع ماده شورش و فساد و قطع
ریشه خصومت و عذابش بر ذمه همت علیا لازم بود و تهارن
و تاخیر در آن خلاف آئین رای و تدبیر مینمود کفایت شر آن
بد اندیش وجه عزیمت جهان کشا ساختند •

نهضت موکب مسعود از مستقر سلطنت خدا داد

بصوب دار الخلافه شاه جهان آباد و شرح سوانح دیگر

چون رای عالم آرای و همت مملکت پیروی حضرت
شاهنشاهی بانتضای مصلحت دولت و اقبال عازم این نهضت
همایون فال گشت بر خاطر ملکوت ناظر چندین پرتوانگند که مهین
شعبه دوحه جاه و جلال گزین باره نهال هسمت و کمال بادشاهزاده
عالیقدر محمد سلطان را با جمعی از جنود قاهره در مستقر
الخلافه اکبرآباد گذاشته خود با بقیه موکب گردون شکوه متوجه
مقصد کردند لاجرم آن و الا نزا را بنظم امور آن مقر اورنگ خلافت
معین ساخته بمرحمت خنجر مرصع با علاقه سروارید و در زنجیر

(۱۲۴)

فیل و دو اسب عربی و شصت اسب ترکی و انعام دولک روپیه
 فواختند و اسلام خانرا بخدمت اتالیقی آن نهال گلشن دولت
 و خافرخان را بجهت خدمت اعلیٰ حضرت و پرداخت مهمات
 بیوتات و رتق و نذق امور کارخانجات مرکز خاصه شریفه که اکثر
 در آن مرکز حشمت بود و ذوالفقار خان را بحراست قلعه مبارک
 مقرر نمودند و تقربخان را که در معالجه حضرت اعلیٰ معالی
 جمیله و تدابیر لایقه بظهور رسانیده بمزاج اشرف اعذا شده بود حکم
 فرمودند که در خدمت آن حضرت بوده بعلاج بقیة کونست و تدبیر
 صحت مزاج مقدس قیام نماید و او را بعنایت خلعت خاص و
 جمدهر مرصع باعلاقه سروارید و انعام سه هزار اشرفی کامیاب مراحم
 بادشانه گردانیدند و بیست و دوم سال مبارک رمضان فتح و ظفر
 همراکب و نصرت و اقبال هم عمان بعزم دار الخلفه شاه جهان آباد
 از مستقر مربر سلطنت ابدی بنیان نهضت نموده موضع بهادر پور
 را از انوار فیض نزول فروغ میمنت بخشیدند و درین روز نوگل
 حدیقه سلطنت تازه نهال گلشن عظمت بادشاه زاد ارجمند عالی
 تبار ستوده سیم محمد اعظم بر موجب فرمان خدیو جهان بخدمت
 جد امجد والا مکان شناننده باحراز شرف ملازمت آن حضرت سرمایه
 دولت و سعادت بر گرفتند و پانصد مهر و چهار هزار روپیه بطریق
 نذر گذرانیدند حضرت اعلیٰ بدیدار قره باعمره دولت و کامرانی مسرت
 و شادمانی اندوخته آن ثمره القواد سلطنت و جهانبانی را در آغوش
 عاطفت و مهربانی کشیدند و بانواع عنایات و مراحم نوازش نموده
 رخصت معارفت بخشیدند و دو روز دیگر آنجا مقام شده بیست

(۱۲۵)

و چهارم عمارات دولت خانه گهاک سامی از فرقدوم اقدس گرامی گشت و موکب مسعود در این فرخنده منزل نیز دو روز اقامت نمود درین خجسته هنگام از تقریر منہیان فرخنده پی خبر فرار دارا بی شکوه از دهلی معروض حجاب بارگاه خلافت شد چون توقف او در آنجا چنانچه گزارش یافت بامید رسیدن سلیمان بی شکوه و سپاه همراه او بود و آنہادران نزدیکی نرسیدند و به یقین میدانست که خدیو دوربین دانش آئین از استماع خبر توقف و فتنه مگالی او در دهلی بقصد دفع آن خمیر مایه فساد ریاست عزیمت بصوب دارالخلافت شاه جهان آباد خواهند افراشت اورا در آنجا مطلق العنان و خلیع العذار نخواهند گذاشت و اگر پیش ازین اقامت و درنگ گزیند شاید پسر او بار ملحق نشود و جنود اقبال متوجه استیصال او گردد و از آنجا که موسم برشکال در رسیده بود این اندیشه هم داشت که مبادا از کثرت بارش و دفور گل و لای راه صفر مسدود گشته رسیدن بلاهور که آنرا گوشه عافیت و محل امینست خویش می اندیشید صورت نہ بندد و مقارن اینحال آرازه توجه ریاست جاه و جلال از مسقر اورنگ - لطنت بصوب دارالخلافت شنید لهذا دگر باره مغلوب رعب و هراس گشته دل از بودن دهلی برگرفت و بیست و یکم ماه رمضان از آنجا رخت اذبار بر بسته روانه لاهور شد و کیفیت حال کثیرالافتال خود بسلیمان بی شکوه و باقی بیدگ مخاطب به بہادر خان نوکر خود کہ اورا اتالیق آن باطل بیجوهر و صاحب اختیار لشکر ساخته همراهش کرده بود اعلام نموده بآنها نوشت کہ اگر توانید از انروی

(۱۲۶)

آب چون برای بوریه و بهارن پور برجناح تعجیل خود را در مهربانان یا
 لاهور بار برسانند و سرانجام احوالش بعد ازین گذارش خواهد یافت *
 از سوانح این ایام تعیین یافتن خاندورانست با برخی از عساکر
 گدهان ستان به تسخیر قلعهٔ آله آباد - چون بمسامع علیه رسید
 که سید قاسم باره که از جانب دارا بی شکوه بحکومت آن صوبه قیام
 داشت باوجود اطلاع بر کیفیت حال آن خسران مآل و حقیقت
 اقتدار و استقلال این برگزیده ذوالجلال توفیق سلوک طریق عبودیت
 و دولتخواهی نیافته سر بر خط انقیاد نمی گذارد و بوجوه خدایات
 فاسد و اندیشهای خام قلعهٔ آله آباد را که در متانت و حصانت
 شهره ایام است استحکام تام بخشیده باستظهار رسانت و محکمی
 آن حصار استوار راه کجروی و خلاف می ندارد لاجرم عزم تسخیر
 آن پیش نهاد خاطر انور گیتی خدیو ممالک ستان گشته درین
 هنگام خان مذکور را بانوجی از جنود منصور بدانصوب معین
 فرمودند که اگر سید قاسم از خواب غفلت بیدار شده بصلاح کار و
 حسن مآل راه برد و بی تعلل و درنگ و ارتکاب جدال و جنگ قلعه
 را تسلیم کند آن را بتصرف در آورده سید قاسم را بجناب والی
 خلافت فرستد و خود بحکومت و نظم مهام آن صوبه قیام نماید و
 اگر از کوتاه بینی و محال اندیشی در مقام سرکشی و نگاهداشت
 قلعه باشد بمعاصر آن پرداخته بقهر و استیلا مفتوح سازد و خان
 مذکور را هنگام رخصت بعزایت خلعت خاص و اسب و فیل نواختند
 و از منصبش که پنج هزاری پنجهزار سوار بود دو هزار سوار دراعده
 و سه اسبه مقرر ساختند و هم درین ایام مرادآباد را که از محال

(۱۲۷)

مفسد خیز است و قبل ازین باقطاع رستم خان تعلق داشت بجاگیر قاسم خان مطا فرمودند و او را بعنایت خلعت و اسب و فیل امتیاز بخشیده رخصت آن صوب نمودند و ذوالفقار خان که بحراست قلعه مقبر الخلفاء تعیین یافته بود بعطای خلعت و اسب و فیل و نقاره و انعام شصت هزار روپیه و اسلام خان که بخدمت بادشاهزاده محمد سلطان مقرر شده بود بمرحمت خلعت و انعام سی هزار روپیه و هر یک باضافه منصب مورد انظار عاطفت گردیده مرخص شدند و ارادت خان بصوبه داری اوده معین گشته باضافه هزار پانصدی هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار از آن جمله هزار سوار دو اسبه و سه اسبه والا رتبه گردید و بمرحمت نقاره نوازش یافت و مختار خان بفوجداری سرکار ناندیر تعیین یافته باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار تارک افتخار برانراخت و عبد النبی خان بفوجداری اداوه تعیین یافته مشمول مراسم خسروانه گردید و هوشدار خان بخدمت داروغگی غسل خانه از تغییر خانه زاد خان خلعت سرفرازی پوشید و قلندر بیگ بقلعه داری کلیان منصوب گشته بخطاب قلندر خانی و داراب برادر مختار خان از کومکبان دکن بخطاب خانی و میر بها دردل برادر دیگرش بخطاب جان سپار خانی نامور شدند و شفقت الله ولد سزادار خان مشهیدی که پدرش چندی قبل ازین در صوبه بهار و دیعت حیات مستعار سپرده بود بخطاب پدر خویش مخاطب و از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد و پنجاه سوار کلمیاب نوازش گردید و هم درین اوقات عاطفت

(۱۲۸)

پادشاهانه سراد بخش را به بخشش در صد و سی و سه مراسم نواخت
 و بعثت جنگ خان و کار طلب خان و رشید خان هر کدام بیست
 هزار روپیه و سید مظفر خان پانزده هزار روپیه و برندوله خان و دتازجی
 هر کدام ده هزار روپیه و باخلاص خان و مقیم خان و سید نصیرالدین خان
 دکنی و زبردست خان و اسماعیل خان نیازی و سکندر روپیه و ترمکچی
 و ناناجی بهونسله و رستم رار و ارد احترام هر کدام پنجاه هزار روپیه و علی
 هذا القیاس به بسیار بندها عطا شد بیست و هفتم سوکب جهان نورد
 از گهات سامی باحتزاز آمده نواحی جلال آباد منضرب سرادقات جلال
 گشت و روز دیگر دران سرمنزل همایون اتفاق اقامت افتاده فردای
 آن نزدیک باغ سلیم پور منزل گاه دولت شد و سلخ ماء مبارک که
 سوکب ظفر اعتمام در آن فرخنده منزل مقام داشت رای عالم
 آرای شهنشاه عدو بند کشور کشا چنان اقتضای نمود که فوجی از
 عساکر اقبال به تعاقب دارایی شکوه خسران مآل که هنوز هوای
 فداد اندیشی و کینه جوئی در سر داشت و بقصد سرانجام امباب
 تدارک متوجه پنجاب گشته بون تعین فرموده آن تیره بخت تباہ
 روزگار را در هیچ جا فرصت ثبات و قرار و مجال اعداد مواد فتنه
 و پیکار ندهند بنابراین بهادر خان را با گروهی از مبارزان جنود
 نصرت به تعاقب آن بدعاقبت مهین ساختند و منصبش را باضافه

-
- (۵ ن) و چندین از امرای عتبه سلطنت و بندهای مستحسن
 خدمت بانعام دواک روپیه کام یاب ساخت •
 (۶ ن) ترمکچی و با یاجی بهونسله و رستم رار و ابراجیرام الخ •

(۱۲۹)

هزاره پانصد سوار چهار هزاره دو هزار سوار معزز نموده هنگام
رخصت او را بعنایت خلعت و اسب و انعام سی هزار روپیه
نواختند و درین هنگام تابنده گوهر درج دولت درخشنده اختر
برج سلطنت بادشاه زاده والا گهر محمد معظم را که در دکن بودند
بارسال خلعت خاص شرف اختصاص بخشیدند و مهابت خان
صوبه دار کابل وزیر خان صوبه دار خاندیس و سیادت خان ناظم
امور دار الخلافت شاه جهان آباد و سعادت خان قلعه دار کابل
را بعنایت ارسال خلعت مرفراز گردانیدند و کنور لال سنگه
پسر را فاج سنگه که از وطن رسیده باستیلام سده سلیمه ناصیه
افروز طالع گردید و بمرحمت خلعت فاخره و یک عقد مروارید
و سرپیچ و طره مرصع کام یاب عزت شد و عاطفت بادشاهانه
از هر نوازش رانا را بارسال سرپیچ مرصع گران بها سرفراز ساخت
و فیض الله خان از تغیر نوازش خان قور باگی شده مطرح انوار
التفات گردید و سید مظفر بارة ولد شجاعخان مرحوم بخطاب
پدر خویش بلند نامی یانت و خواجه نور که از بندهای درگاه
آسمان جاء بود بخدمت گذاری اعلیٰ حضرت تعیین یافته مخاطب
به معتمد خان گشت و خلعت و اسب و میل باو عطا شد و چون
ماه مبارک رمضان بهزاران فرخندگی و نیروزی منقضی گشت
شب چهارشنبه یازدهم تیر هلال خجسته فال عید الفطر از انق
سعادت طلوع نموده عرصه جهان را بانوار بهجت و شادمانی و لواصع
عشرت و کامرانی چون مشرق خورشید نورانی ساخت کوس طرب
و شادمانه فحاط بنوازش درآمد و رسم عیش و آئین طرب تازه گردید

(۱۳۰)

و روز عید که از منزل ملیم پور کوچ میشد نوئیغان نامدار و امرایی عالی مقدار و مائربندهای اخلاص منس عقیدت شمار بجناب والای سلطنت و سده آسمان سالی خلافت حاضر گشته به تسلیمات تهنیت نازک آرای سعادت گردیدند و بتقدیم آداب مبارکباد این روز عید که مقدمه هزار عید امید بود رسم بندگی بجای آوردند و آن روز سه گروه طی گشته نزول اجلال شد و دران فرخنده روز جهان افروز عاطفت بادشاهانه عمده الساطنة العاشره خان جهان را که حضرت اعلی بعد از هزیمت یافتن دارا بی شکوه چنانچه گذارش یافت بانوای و افساد آن فتنه پزوه مورد بی عنایتی ساخته از منصب و جاگیر عزل فرموده بودند منصب جلیل هفت هزاری هفت هزار سوار در اسب و سه اسب و عطای خلعت خاص و جمدهر مرصع و شمشیر خاصه نوازش نموده بخطاب والای امیرالامرائی بلند نامی بخشیدند و صحابی که در کرور دام جمع آن بود برسم انعام مکرمت فرمودند و خانخانان بهادر سپه حالار بعطای خلعت خاص و انعام دولک روپیہ و صحابی که در کرور دام جمع آن بود کامیاب مواهب بادشاهانه گردید و خلیل الله خان بمرحمت خلعت و اسب با ساز طلا و اعداد خان بعبایت اسب و فیل مرفرازی اندوختند و دلیر خان که بیادری بخت از تبعیت و همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده بود شرف اندوز تقبیل سده اقبال گشته بعطای خلعت فاخره و اسب باساز طلا و شمشیر

(۲ ن) عذابت خان

(۱۳۱)

و جمده هر مرصع و باضافه هزاری هزار سوار به منصب پنج هزاری
بلج هزار سوار مطرح انظار مکرمت شد و عبد الله خان ولد سعید خان
بهادر مرحوم که او نیز از سلیمان بی شکوه جدا شده بود احراز
معدن ملازمت اشرف نموده بعنایت خلعت و خطاب سعید خانی
و دیگر عنایات خسروانی مباحی گردید و سید عبد النبي ولد خاندوران
بهادر مرحوم خلعت یافته به اله آباد مرخص شد که در ملک
کومکدان مهین برادر خود باشد وصف شکن خان بمرحمت امپ
و انعام بیست هزار روپیه سرفرازی یافت و بیست هزار روپیه
بچندی دیگر از ملازمان ركب دولت انعام شد دوم ماه فرخنده
فال شوال آن روی قصبه متها از سایه سنجق جهانکشا فروغ
آگین شد و چون این روز عشرت افروز موافق سیزدهم تیر
بود که روز عید کلانی است در منزل مذکور دگر باره جشن طرب
و نشاط ترتیب یافته آئین کامرانی و کام بخشی تازه شد و چنانچه
درین دولت ابد طراز معهود است امرای نامدار و عمدیهای
آستان سپهر مدار صراحیهای مرصع و میفاکار پراز گلاب و عرق
فتنه و بهار گذرانیدند و از زبان حال بآهنگ این دعا ترانه
سراگشتند •

• نظم •

فرخنده بود چو عید هر روز و شبست • بی نیل امل مباد دست طلبت
تا هر عرق فتنه بود شیشه چرخ • پر بان صراحی ز گلاب طربت
و درین روز خجسته بیخاری از بندهای آستان جلال ملتزمان ركب
آقبال باضافه منصب و دیگر عطایا و مواهب فیض اندرز عاطفت
بادشاهانه گردیدند از آن جمله سعید خان باضافه پانصدی پانصد

(۱۳۲)

حوار بمناصب سه هزاری در هزار و پانصد حواری و خواصخان باضافه
پانصدی پانصد حواری بمنصب سه هزاری در هزار حواری مباحثی
گردیدند و حید شیرخان بارة بیفوجداری سرکار ترهت منصوب
گشته باضافه پانصدی سه صد حواری بمنصب سه هزاری هزار و
پانصد حواری سرنرازی اندوخت و یعنایت علم لوای استیاز برافراخت
و عبد الله بیگ ولد علمیردانشان مغفور و اعتماد خان که در سلک
همراهان سلیمان بی شکوه بودند عز بساط بوس دریافته مشمول
مراحم خسروانه گشتند •

ذکر مراتب زیاده سری و مجال جوئی

مراد بخش جاهل نادان و دستگیر شدن او

به یمن تدبیر و اقبال والای خدیو جهان

از آنجا که امر جلیل سلطنت و شهنشاهی و شغل نبیل خلافت
و گیتی پناهی که ظل خورشید عظمت و جلال الهی است مانند
شان الوهیت و مرتبه ربوبیت مستعدی عدم سهیم و انجاز است
و صدق کریمه [تَوَكَّنَ فِيهِمَا إِلَهَةٌ] بمشرب و افغان اسرار نظام کل
شامل نشأتین حقیقت و مجاز حکمت و مصلحت پیرای ایزد
جهان آزا در نظم سلطنت وجود و کارخانه تکوین چنین تقاضا نمود
که والا قدر سعادت مندگی که بغور این رتبه بلند و مغزنت آسمان
پیوند مستعد گشته از پیشگاه کبریا فامت سعادت به تشریف این
موهبت علیا بیاراید حاجت حریم دولتش از غبار مساهمت و
مشارکت اغیار حذره آید و گلشن جاه و حشمتش از خار نزع